



عقل و طبیعت از هم جدا نمی شوند/ فلسفه با طرح طبیعت آغاز شده است

داوری اردکانی با اشاره به اینکه عقل و طبیعت از هم جدا نمی شوند، گفت: فلسفه، با طرح طبیعت شروع می شود و طبیعت مسئله ای است که در آغاز فلسفه قرار دارد.

داوری اردکانی با اشاره به اینکه عقل و طبیعت از هم جدا نمی شوند، گفت: فلسفه، با طرح طبیعت شروع می شود و طبیعت مسئله ای است که در آغاز فلسفه قرار دارد.

به گزارش خبرنگار مهر، نشست «ما و طبیعت» به مناسبت روز جهانی فلسفه (۲۵ آبان - ۲۰ نوامبر) از سوی انجمن فلسفه میان فرهنگی ایران با همکاری گروه فلسفه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران صبح امروز در تالار کمال دانشکده ادبیات دانشگاه تهران برگزار شد.

در این نشست رضا داوری اردکانی درباره «عقل و طبیعت»، محمدرضا حسینی بهشتی درباره «پرسش های نو در باب انسان و طبیعت» و علی اصغر مصلح درباره «فرهنگ و طبیعت» سخنرانی کردند.

رئیس فرهنگستان علوم ایران به عنوان اولین سخنران این مراسم گفت: یک نفری در جایی نوشته بود که داوری اردکانی هرجایی دعوت می شود می رود و بعضاً حرف های اشتباه هم می زند ولی این مجلس جزو مجلس هایی است که بعید می دانم حتی آن فرد جاهل بگوید که من اشتباهی آمدم. خیلی خوب است که بدون هرگونه تشریفات، یک روز جهانی برای فلسفه داشته باشیم و اگر مراسمی که برای این روز گرفته می شود روح و باطن هم داشته باشد مغتنم است.

وی افزود: در باب ما و طبیعت حرف های زیادی می توان زد چون فلسفه، با طرح طبیعت شروع می شود و طبیعت مسئله ای است که در آغاز فلسفه قرار دارد. سقراط و هم دوره ای هایش آغاز کننده فلسفه بودند. در قرآن هم، طبع در جایی آمده که محبوب نیست و با کفر و سرپیچی همراه است. اما وقتی فلسفه آمد، طبع و طبیعت معنی دیگری پیدا کردند. امام علی(ع) هم عقل را به دو دسته عقل مطبوع و عقل مسموع دسته بندی و عقل مطبوع را به عقل مسموع مقدم می کند به این معنا که اگر عقل مطبوع نباشد از عقل مسموع کاری بر نمی آید. در اینجا مطبوع معنی پسندیده دارد.

این عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی ادامه داد: در زبان ما طبع، اغلب معنی بدی ندارد، مثلاً می گوئیم شعر زاده طبع است یا طبع شعر که هر دو محبوب است اگرچه گاهی هم طبیعت معنی خوب و پسندیده نداشته و در تقابل با ماده یا جان تلقی شده است. با اینکه از نظر ارسطو مبدا حرکت به سکون است ولی از اول بنا براین بوده که طبیعت امر و موضوعی تلقی بشود که اعراض ذاتی آن حرکت به سکون است. بنابراین طبیعی است که، طبیعت از معنی و حقیقت اولش دور بشود، درک و دریافت یونانی از طبیعت چیزی نیست که وارد فلسفه شده و به صورت فلسفه طبیعی درآمده است. مرادم از فلسفه طبیعی، فلسفه ای است که در عرض الهیات و ریاضیات قرار دارد.

این چهره ماندگار فلسفه گفت: وقتی ما تاریخ فلسفه را می خوانیم، فلسفه به نظری و عملی و فلسفه نظری خودش به سه قسم تقسیم می شود: فلسفه الهی، فلسفه ریاضی و فلسفه حکمت. در این تقسیم بندی موضوع علم طبیعت، پائین تر از علم الهی و ریاضی قرار می گیرد. از دیدگاه ارسطو مبحث نفس جزو مباحث طبیعیات است ولی وقتی به ملاصدرا می رسیم، ملاصدرا طبیعت را تنزل می دهد و نفس را جدا می کند. در نظر ارسطو، نفس مبدا حرکت است ولی ملاصدرا نفس را در مبحث بین الهیات و طبیعیات قرار می دهد و توجه کنید این تغییرات معنادار است به این معنا که تلقی از طبیعت تفاوت کرده است. مع هذا تا دوره جدید طبیعت معنی ماده، جسم و امری که قابل تصرف ما باشد را می داد.

رئیس فرهنگستان علوم با اشاره به اینکه سوفسطائیان اولین کسانی بودند که از قانون بحث کردند و طرح کردند که قانون چیست، گفت: سوفسطائیان گفتند قانون طبیعت بر همه چیز غالب است. بحث این نبوده که عقل و فهم ما همیشه با طبیعت موافقت دارد بلکه از نظر افلاطون و ارسطو قانون، قانون طبیعت است و ما کاشفان قانون طبیعت هستیم. در اینجا مراد از عقل، عقل طبیعت است. توجه داشته باشید که لفظ طبیعت را به تنهایی به کار نبریم چون نازل است، به جای آن بگوئیم عقل طبیعت چون عقل موجود و نظام مدینه، نظام روابط جهان است. مدینه ایده ال افلاطون، مدینه ای است که عقل در آن حکومت می کند، مدینه ای که عقل متعلق به من نیست، متعلق به عالم بالاست.

وی افزود: به عبارت دیگر علم، ادراک چیزی است که هست ولی از زمان فلسفه جدید به بعد دیگر علم اینطور نیست و علم

ادراکی است که به خارج راجع می شود. در دوره جدید موضوع حق طبیعی مطرح می شود و در اعلامیه حقوق بشر برابری و آزادی حق طبیعی مردمان به شمار می آید. این حق طبیعی را یونانیان و رواقیان مطرح کردند. همین جا خاطره ای بگویم؛ یادم است مرحوم صدیقی یک بار سرکلاس گفتند: «فلسفه افلاطون بالذات سیاسی است.» اما من می گویم: «فلسفه بالذات سیاسی است».

نویسنده «فلسفه، سیاست و خشونت» تصریح کرد: در دوره ی جدید حقوق علاوه بر قراردادی، طبیعی هم است. در این دوره درک، درک واقع نیست و همه ادراکات حتی علم، امری اعتباری است، علم «فهم من است»، است و فهم من صورت بخش علم و جهان طبیعت است. طبیعت در فکر یونانی حضور دارد ولی در دوره جدید طبیعت از دنیا می رود و می میرد، برای دکارت دو جوهر وجود دارد: جوهر روان (خدا) و جوهر مادی که صفتش بُعد است. عالم جدید با این طرح ساخته شده که این دو هیچ ارتباطی با یکدیگر نداشته باشند بنابراین علم غالب می شود. ارتباط عقل و طبیعت، در دوره جدید با ارتباط عقل و طبیعت در زمان ارسطو و افلاطون فرق می کند، چون عقل قدیم پذیرا بود ولی عقل جدید فعال و سازنده و عقل قرارداد است. عقل قرارداد، عقل عملی است و دوره جدید عقل عملی و نظری را درهم آمیخته است.

این فیلسوف با تأکید بر اینکه در صدر تاریخ فلسفه، عقل و طبیعت باهم همبسته شده اند و این تا زمان ما ادامه پیدا کرده است، گفت: عقل و قرارداد و قانون طبیعت که آغاز بحث فلسفه بوده به صورت های مختلف با سیاست در ارتباط بوده است و موجب تقابل هایی هم شده است ما از تقابل «حکمت عملی و حکمت نظری» و تقابل «نظر و عمل» و «هست و باید» می گوئیم، ارسطو از تقابل «تفکر غایت اندیشی و تفکر مکانیکی» می گوید تفکر غایت اندیش، طبیعت را تصدیق می کند، چون لازمه تصدیق طبیعت را اعتقاد به غایت می داند و این درست برخلاف تفکر مکانیکی است.

داوری اردکانی در پایان گفت: اگر بخواهم به صورت خلاصه از نسبت میان عقل و طبیعت بگویم، باید عرض کنم که باید از این تفکر که عقل چیزی معین و مشخص است صرف نظر کنیم، ما از بیان حد تام عقل و طبیعت عاجزیم یعنی فهم ما احاطه بر طبیعت (به معنی یونانی ش) پیدا می کند و بر طبیعت مقدم می شود ولی در تاریخ تفکر عقل ما قادر به احاطه بر طبیعت نیست، ما طبیعت را نمی شناسیم و نمی توانیم معین کنیم چیست، عقل را هم نمی شناسیم ولی با هر دو هستیم یعنی هم با عقلیم و هم با طبیعت و این دوبا هم نسبت اضافی از نوع اضافه اشراقیه دارند، به همین دلیل عقل و طبیعت از هم جدا نمی شوند.

وی در پایان گفت: ممکن است بپرسید وقتی طبیعت می میرد تکلیف عقل چه می شود. باید بگویم که من نگفتم این دو لازم و ملزوم همدیگرند، طبیعت در عالم جدید هنوز از بین نرفته چون ما هنوز درباره آن و محیط زیست حرف می زنیم و هنوز طبیعت به معنی قدیمش در کلام ما جاری است و با عقل هم نسبت دارد. پاسخ اینکه این پیوند چیست، این است که عقل جدید می خواهد به همه چیز غلبه کند و حتی طبیعت را هم ساخته و پرداخته خودش کند، نتیجه این نسبت و پیوند هم در تاریخ روشن و آشکار می شود.